

نیاز نمود سرکار عالم صلی الله علیه و سلم ما همیرا بخیرتکم عاجز نشوند عقل پای ما از اهل آن

از جهت رغبت آنحضرت بر اصلاح حال ما پس در شک نیفتادیم و در حکم از احکام

سرگردان نشدیم و در سلوک طریق حاصله سرور عالم صلی الله علیه و سلم از

عبایب و شفقتی که داشت ما را بمشقت و محنتی که عقول از ادراک نفوس از عمل

آن عاجز آید استخوان نغمه نمود و ابدان ما که در پس در سبزه از مسائل مین در شک

نیفتادیم ما حسب خواست نفس تا و طیش نموده راه غلط کرده باستیم و در حکم از احکام

بسبب صعبیت امثال آن سرگردان نشدیم بلکه با وجود کمال تخلف و تسهیل

اعمال ثواب جزیل آن عبادات شاقه اعم سابقه حاصل و اهل میکرد

<p>احی الوری فم معناه فلیس بر</p>	<p>للقرب و البعد فیه غیر منجم</p>
-----------------------------------	-----------------------------------

<p>عاقلان از فهم معنی محمد عاجز اند</p>	<p>اهل عالم بعد دور و صفش کشید ستندم</p>
---	--

تفسیر اعی بفتح همزه و یاء تحتانیه واحد مذکر غایب ماضی معروف از

احیاء در مانده کلین و در مانده شدن و ساری بالفتح خلق این مرفوع و منضم

آمده بر تقدیر لازمی و متعدی بودن اعی فم بفتح اول سکون دوم و هشتم

معنا بافتح قصد کردن مراد صفت باطنی است که از جمعیت شی گویند و ضمیر

راجع بسوی رسول الله است صلی الله علیه و سلم بری، بالضم و احد مذکر غایب

مضارع مجهول از رویت دیدن قریب بالضم نزدیک بعد بالضم دوری

و ضمیر محذوف فیه غایب بسوی آنحضرت است غیر بصم را و فتح آن هر دو جایز است

بر فاعلیت و مفعولیت بری و برویت مشهور مرفوع است صنیع بالضم مسموع

مبداء اسم فاعل از انقیام خاموش شدن عاجز ماندن از سخن و حجت ترک کرده

عاجز دور مانده ساخت خلق را در یافت کمال باطن آن حضرت پس دیده

نی شود از نزدیک و دور غیر از اینکه عاجز شونده است در دریافت آن

حاصل در مانده گردانید مردمان در یافتن حقیقت آنحضرت صلی الله علیه

و سلم هر دین عاجز و حیرانند زیرا که دیده میشود و معلوم کرده میشود آنها را

که بآن حضرت صلی الله علیه و سلم قرب مکان و زمان داشتند یا

بعید اند از قرب همه آنها خاموش و عاجز ماند از بیان دریافت حقیقت

آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیرا که هر مدح و صفت که در بیان دریافت

حقیقت آن حضرت گفته میشود و نظر کردن بر معانی ذات و صفات آنحضرت کبریا

کالشمس تطهر للعینین بین یبیب	صغیره و بكل الطرف من اعم
مثل خورشید است شانس گان کوچک	در برابر چشمهای مردمان را از اعم

بفتح شمس بفتح آفتاب تطهر بالفتح واحد موش غایت مصلح

معروف از ظهور پیدا شدن ضمیر فاعل در آن عاید است لبس عینین تشبیه عین

بمعنی چشم و لام در عینین بمعنی فی و عند است بعد بالضم و وی صغیره

خرد منسوب بر حال از ضمیر تطهر بکل بفتح اول و کسر دوم واحد موش غایت

مصلح معروف از کلین کند شدن چشم طرف بفتح طاء مهمل و سکون

راء مهمل چشم بجای واحد و جمع هر دو است مثل است این منسوب بر معنویت

مثل است اعم بفتح تین نزدیک و مقابل شدن مخرج چشم آنحضرت صلی الله

علیه وسلم مثل آفتاب است که ظاهر میشود و دو چشم را از دور و در حالیکه خرد است

و خیره میسازد چشم را از نزدیک حاصله آنحضرت صلی الله علیه وسلم

در ظاهر عینین شبر جلوه گر بودند و در حقیقت حسن باطن آنحضرت مخفی و مستتر بود

اگر تمام حسن آنحضرت بر ما ظاهر همیشه چشم طاقت دیدن و معاینه بود این تفسیر داشت
 چنانکه سوی آفتاب نمی توان نگریت درین رحمت بود تا بران تمام حسن
 آنحضرت بر ما ظاهر نشد این جواب نسبت باست که بگوید و غبار هوا و هوس
 نفس اماره چشم های ما خیره شده و گرد نسبت آنحضرت چنانی نسبت پس
 آنها که بر ریاضت و متابعت شریعت صفای باطن حاصل کرده اند و چشم را
 از هوا و غبار نفس پاک ساخته بپسند غبار خاک در محجوب چشمهای خود را
 بشیرده اند آنها حسن آنحضرت را مشاهده میکردند و میگفتند که طلوع آفتاب کننده
 است و آنها که چشمهای آنها از ظلمت کفر روشن نشده بود پدید می آمدند آنحضرت
 را و میگفتند ما هذا الشمس

<p>و كيف يدرك في الدنيا حقيقته</p>	<p>قوم پیام تسلا و اعتراف بالحلم</p>
<p>چون بدانندش حقیقت اهل دنیا چون بودند</p>	<p>است خواب و بیدارش و خوابانند</p>

تفسیر و کیف برای استقیام انکار است ای درک تکذیب درک
 ضم اول و سکون ثانی و کسر ثالث واحد مذکر غایب مضارع معروف اول و کسر

در رسیدن گوید یافتن حقیقت ذات و ماییت مفعول بیگ و ضمیر هو را صیغه با آنحضرت
 است صلی الله علیه و سلم قوم با بیخ برگزیده از مردوان نه زنان گامی به سجده مردان
 داخل قوم میشوند دنیا هم بکس نوزد و فتح با جمیع ما یم هم فاعل از نوم خوابیدن تیلو گ
 بیخ نماند و نمانند و بین همه و لام مشدود و جمع مذکر غایب ماضی معروف از تسلی خرسند
 و ضمیر شدن و ضمیر فاعل در بیان راجع بسوی قوم و ضمیر عینه راجع بسوی آنحضرت است
 صلی الله علیه و سلم بحکم بعضی ها عهد و ضمیر لام خواب دیدن مگر حمزه چگونه در یابند
 در دنیا حقیقت کمال ذاتی و صفاتی آن سرور را صلی الله علیه و سلم گروه است
 خواب که قناعت کرده اند از آنحضرت با آنچه مردم بچو اب می بیند حاصله کن
 آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در دنیا خواب دیده اند همین قدر قانع و خرسند
 شدند که ما سرور عالم صلی الله علیه و سلم را چنین حسن و صورت دیده ایم درین
 دیدن احوال قلوب بینندگان را مدخلی است پس هر که آنحضرت را در صورت حسن
 جمال میدارد حسن چنین او باشد و بر که برخلاف آن مشاهده کرد از نقصان بین ایمان
 او بود و عین آن سرور درین دو دنیا عید افضل التجهیه و التماسیاری سرفست احوال این

پسند است و فایده تعهد بدینا آنست که چون در دار آخرت از علائق کسبانی غفلت
 فی الجمله بخردی حاصل گردد و بعد موستان در تصویر لطافت حکم روح پیدا کند هر آینه
 اگر کسی صاحب برت او جمال آن سرور عالم صلی الله علیه و سلم مری و شایسته کرد و -

تبلغ العلم به انه بشیر	وانه خیر خلق الله کلهم
غایت معلوم مردم آنکه بشیر است	بهترین خلق باشد آن رسول محترم

تفسیر صلیع بفتح میم حد رسیدن اسم ظرف با مصدر میمی از بلوغ مراد از بلوغ غایت
 و نهایت باشد ضمیر فی و انه راجع بسوی آنحضرت است صلی الله علیه و سلم بشر مردم
 همه جسمه پس غایت و نهایت در یافت مردم در حق آنحضرت علیه الصلوة و السلام
 همین قدرت است که آنحضرت بشر است و بدستیک آنحضرت محبت معنی بهترین است
 مخلوقات و موجودات خالق کائنات اند حاصله فاطمه در سابق گفت که چنانچه
 در ک کذات و حقیقت آن نیز موجودات است و همچنان شماره و اخصا الامان
 علیه الصلوة و السلام نهاد ایجا و در بشریت آنحضرت نموده میگوید که نهایت
 همین است که آنحضرت خیر بشر اند و بهترین مخلوقات لکن نه مانند مردم دیگر چنانچه

یا قوت است نه مانند سنگهای دیگر باید دانست که آنحضرت در از جنس آدمیان دانسته
 شرط ایمان است اگر کسی بگوید که از جنس آدم است یا ملک یا جن یا فرزند و درین
 قرآن و اجماع اهل سلف و خلف نیست

وَكُلُّ أُمَّةٍ أَرْسَلْنَا رَسُولًا بِهَا	فَأَمَّا الْبَصَلَتِ مِنْ نَفْسِهِمْ
هر چه آوردند مجموع رسل از سوزات	بآن روز سخطی آمد با ایشان لاجرم

تفسیر ای بفتح همزه مدد و یای ثمانیه در آخر جمع آیت همین نشان دهان
 و اطلاق آن بر جموع آمده اتی مذکر غایب ماضی معروف از اتیان آمدن رسول
 بعزم تراوسکن همین جهت جمع رسول فاعل ای کرام با کس جمع کریم یعنی نیکو کار شوند
 و ضمیر مؤنث بیاید است بسوی ای اقبلت بکسر همزه و احد مؤنث غایب ماضی
 معروف از اتصال رسیدن و پیوستن ضمیر فاعل در آن غایب بسوای فاعل باضم
 روشن و ضمیر مذکر آخرش راجع بر رسول الله صلی الله علیه و سلم و ضمیر راجع بسوای
 رسل ترجمه جمع سوزات که آورده اند از انبیاء کرام پس از رسیدن آن سوزات
 بان انبیاء مگر از نوزوی صلی الله علیه و سلم حاصل از آنجا که ابتداء خلف کل

کائنات و جمیع موجودات از نور پاک آن ذات فایض البرکات است و بیانش
 در پیش گذشت پس نامه سعادت آورده چنانکه این اثر نور آن خواهد انام باشد علیه
 و علیهم السلام و نیز باید دانست که الله تعالی بر عفتیکه پیغمبری عطا نموده زیاده از آن
 و اکثر بر آن برود عالم صلی التعلیه وسلم کرامت فرموده چنانکه الله تعالی صلی التعلیه وسلم
 علیه السلام را حیای موبنی عطا کرد پیش از آنکه برای آن چیز انام مبرتریت یابد
 در پهلوی سستی خطبه میخواند چون آنحضرت بر مبر نشست آن استون بفرق خواهد
 عالم نغیر بر آید و حیای خنده اعظم است از حیای موبنی و موسی علیه السلام فلق بحر
 داشت و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فلق قرین عجب از آن است چه این آیه
 مساویت و برای موسی انجار آب از جبر بود و آنحضرت علیه الصلوة والسلام از
 اصابع مبارک انجار آب میفرمود این عجب است چه خروج آب از جبر مساوت است
 با خروج آن از گوشت خون عجب و اعزب در یاج بسلیمان علیه السلام سخن
 بود آنحضرت علیه افضل الصلوة و اکملها بشرف سراج سوزد و سخن ز جان باقی صفت
 همین قیاس بود

فَانْتَشَمَسَ فَضْلُهُمْ كَوَاكِبَهَا	يُظَهِّرُنَ اَنْوَارَهَا لِلنَّاسِ فِي الْعَظَمِ
ابو یوسف و خورشید فضل و دیگران استارگان	زودشنی سیارگان پیدا شود اندر ظلم

تفسیر فالنسیبیه و ضمیر راجع بسوی آنحضرت است صلی الله علیه و سلم شمسین بالفتح
 لغتاب روضت ساعینب فضل بالفتح از نونی و ضمیر هم راجع بسوی رسول است کوا
 جمع کوکب ستاره و ضمیر نوشت آخرش عاید شمسین بظلم بضم باء تحتانیه و سکون ظا بجمعه
 که راجع نوشت غایب معنای معروف از اظهار معنی آشکار کردن ضمیر فاعل آن
 راجع بسوی کوکب و انوار جمع نور و ضمیر راجع شمس ظلم بضم ظا بجمعه فتح لام جمع
 ظلمه بضم تار یک ترجمه زیرا که آنحضرت آفتاب فضل و کمال اوست و انبیاء
 دیگر از آن آفتاب اندر حالتیکه ظاهر میکنند انوار کتب خود را برای استدلال مردم
 در تاریکیها حاصله و شنائی آفتاب بالذات در و شنائی سیارگان
 مسفا و از نور آفتاب است پس زود غایب شدن آفتاب نور ستارگان
 ظاهر میشود و بعد طلوع آفتاب نور کوکب انمحالی می پذیرد و چنان فضل دیگر
 پیغمبران قبل وجود آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظهور می یافت پس تمام سوره انبیاء

ما تقدم که ظاهر میشود همه از نور فالین آمد و وسیع و جود و انحراف بود بغیر آنکه در آن لغضا
 راه یابد قبل از طلوع آن آفتاب رسالت از افق اعیان کتاب الوار سحر است
 از روی نموده جلواص بدایت ظلمت که در وضوالت را از قلوب طوایف نامس
 محو ساخت بعد طلوع آنی نیز اعظم از افق سعادت الوار آن افکار بهدایت که عبادت
 از شرایع و در بیان ایشان است محمود و تلاشی شدند

<p>حَتَّىٰ إِذَا طَلَعْتُمْ فِي الْكُوْنِ عَمَّ مَدَا هَا الْعَالَمِيْنَ وَكَيْتَ بَرَّ الْأَمَمِ</p>	<p>چونکه ظاهر گشت رخ رشیدش بدایت گشت عالم جمله عالم را در زنده ساخت مجموع انعم</p>
--	---

تفسیر طلعت بالغی و احدی نوت غایب ماضی معروف از طلوع بالغی
 بآمدن آفتاب ضمیر فاعل آن راجع بشمس کون بالغی ماضی معنی طلوع اول و نشد
 سیم و احدی که غایب ماضی معروف از عموم بالغی ماضی ماضی ماضی ماضی
 و وقع در آن بعد راه راست نمودن مذکور نوت آمده و ضمیر راجع بشمس است
 مع عالم طلوع لام ماضی جهان اجیت صیغه واحد نوت غایب ماضی از اجازت
 بودن و ضمیر آن غایب بشمس است پس بین بعد معنی جمع اعم بغیر ماضی و وقع ماضی است

است با لفظ بیجمعی جماعت و کرده از جنس انسان و حیوان هر چه هست تا باینکه چون طلوع
 گردان آفتاب در دنیا در گرفت نوید پدایت او تمام عالم را از زنده ساخت همه کرده و
 جماعت را حاصل همه انبیا پیش از بعثت آنحضرت انوار هدایت خویش را در شب تاریک
 هدایت بنندگان روشن میساختند تا آنکه آفتاب هدایت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 جهان را فرا گرفت و تمام است با را از زنده بخلقت بیدار گردانید و در میان ساجده
 باطل گشت زیرا که انبیا را تقدم نایب آنحضرت بودند حکم نایب تا رسیدن نبی است
 و بعد از آن باقی ماند و پسر هدایت انبیا بر قوم و قبیله خاص بود و حکم هدایت آنحضرت
 بر تمام خلق از آدم تا القراض زمان و در تشبیه آنحضرت با آفتاب در مجموع هدایت
 و شمول انومان با شاد است بدینکه اگر شخصی از فیض نور این هدایت محروم ماند این
 محرومیت نسبت با آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست بلکه نسبت بعدم قابلیت
 آن شخص است چنانچه نوز و شعاع و فیض آفتاب بر زمین است پس اگر کسی در سایه
 دیواری یا در حفری گشته گرفتار بن نور محروم ماند و در آنجا نیست با هدایت نسبت
 کرده نمیشود بلکه سبب عدم قابلیت آن شخص است که درین شخص محروم مانده

اگر بخواهید بدانید که خلق	بالحسن مشتقل بالبشر مستم
خلق پیغمبر نکو بر خلق او را ساخته	مشتقل بر حسن باشد بر بشارت مستم

تفسیر اکرام بفتح همزه و سکون میم صیغه تعجب است بمعنی ما اگر چه در تعجب است که عارض میشود و نفس انسان در ادراک امریکه بسبب آن معلوم وجود و نیز تعجب بزرگی دادن چیزی است بر بجهت آن که بیا بزرگی دانستن صفتی است که اختیار یابد از آن تعجب کرده شده از بجهت آن خود یا بزرگی دادن چیزیست و در اول سامان بخلق تا بفتح کوفه نیش زمان واحد مذکر غایب ماضی سرف و از زینت آراستن و ضمیر آنرا راجع به بنی یا خلق مفعول ثان آن خلق بالضم طبیعت و خلقت که مختص باطن انسان است و مؤن بنی و خلق برای تعظیم است حسن بالضم خوبی مشتقل اسم فاعل از اشمال و اگر فتن چیزی را باحسن متعلق به شتمل است و مشتقل صفت بنی است پیش بکسر باء موحده و سکون شین سحر کثاده و مدنی مستم بالضم اسم فاعل از اناسم خویشین را بچیزی نشانند از کردن بالبشر متعلق به شتم است و مستم صفت بعد صفت بنی است که جسمه چه نیکو و زیبا است صورت

پیشتر صلی الله علیه و سلم در حالیکه آراسته است از خلق عظیم و پیچیده است از سر تا پا
 بخوبی و نیکویی و موصوف است بکشته شده پیشانی و تازه رویی خاصه تا میت و
 نماز است خلقت ظاهر انسان بخلق و خلقت با باطنی است و خلق آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم بر ششام بود و از حد شمار متجاوز یا خلق آن حضرت قرآن بود بدین معنی که با او آب
 و او ادم و نوحی و محاسن قرآن تنگ داشت یا خلق عظیم آن حضرت چون معانی قرآن
 که حدی و در نهایتی ندارد و از دوازده اصحاب و شمار افزون یا اوصاف جمیع آن حضرت
 که دلالت بر خلق عظیم آن حضرت دارد و در قرآن مذکور است -

کَالْبُرِّ وَالْبَدْرِ شَرَفٌ	وَالْبِحْرِ كَرَمٌ وَاللَّيْلِ فِيهِ هَمٌّ
چون بهار از تازگی پیشچو بدر اندر شرف	بچو دریا در کرم چون روزگار اندر هم

تفسیر من هر دو بفتح شکو و شرف بفتح تا، مشاء فوقانیه و سکون را، اصل
 تازگی از نعمت و آسایش برای استقامت و درین بجزکت را باید خواند بدل
 با بفتح ماه شب چهاردهم شرف بفتحین بلندی و بزرگی بحر با بفتح دریا کرم
 بفتحین جوایز روی و سخاوت دهر با بفتح روزگار هم بکسر معنی سیم جمع است

با کسری قصه در آید و وصفت حوصله که چهره آن سرور نام علیه السلام
 همچو شکوفه اند در بزرگی و طراوت و چون ماه چهاردهم در بزرگی و رفعت و کجلا
 و زهرت و مانند در با در جوانمردی و سخاوت و مانند روزگار در فراخی و
 و وصفت قصه و عزمیت و وصفت واقعه معراج اول نظر بر حسن صورت و
 و وصفت واقعه معراج ثانی نظر بر حسن سیرت آنحضرت است حاصله
 این تشبیهات در حق آن سرور انس و جان بر سبب عادت خوب و شکر از ما
 است و زنده در محدثات چیزی نیست که بر صفات خلقه و خلقه آن سرور

عالم صلی الله علیه و سلم مساوی و مساوم باشد

کانه وهو فرد من جلالته . فی عسکرحین تلقاه و احتم
 در بزرگی است بیکتا همچو ربان شود چون بدیدندنی در او لشکر و خیل و چشم

تفسیر ه کان اینجا برای تحقیق است نه برای تشبیه و ظن زیرا که این
 صفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم که ناظم بیان کرده تحقیقی است که در آن
 اصلا شایبه ظن و تخمین نیست و ضمیر هوراجع بر رسول الله صلی الله علیه و سلم

فرد با نفع و جلالت با نفع مهابت و بزرگی عسکر با نفع لشکر بکلی با نفع تاه
 نوقایبه و سکون لام و نفع قاف و احد مذکر فاعل مضارع معروف از لغات با لکه
 و بدین و ضمیر آخرش عاید بر رسول الله صلی الله علیه و سلم مفعول ثانی عسکر خبر کان
 چشم بکلی نفع خدمتکاران و چاکران تنوین عسکر و چشم برای تکثیر است ترجمه
 تحقیق که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حالت تنهانا مذور عظمت و مهابت خود
 چنان می نماید بیگنا میگردید آنحضرت را در لشکر عظیم و در چشم و خدم بسیار
 حاصله آن سرور با وجود کمال حسن خلق مهابت و جلالت آنقدر داشت
 که هر که آنحضرت را در حالت تنهائی دیدی دانستی که بادشاه جلیل القدر
 و عظیم الشان است میان لشکر بسیار و چشم و خدم بسیار است و عظمت و مهابت آنحضرت
 مثل دیگر ملوک و سلاطین و البته عوارض چشم و خدم نبود

كَا نَالُو لَوْ لَو الْكُنُونِ فِي صَدَقَةٍ	مِنْ مَعَدَّ مَسْطِقٍ حَنْهٍ وَ مَسْتَمِمْ
در کنون صدق و ندان او بد کونیا	در دهن کو با که می باریدم و اید هم

نفس لولو بالضم و از م و اید خبر مبتداء حذف استای کای...

مکنون بالغی از کن بالکسر و التثدید پشیدین صدف بفتح صاد و دال مهملین غلاف
 مرور چه معدن کان بجوهر منطبق بفتح سیم و سکون نون و کسر طاء جمله از لفظ تا بضم
 سخن کفین و ضمیر سزا باید بضم قول الله صلی الله علیه و سلم مبتسم بضم سیم و سکون
 با، موعده و فتح باء فوقانیه کسر سین اسم ظرف از ابتهام زیر لب چندیدن
 که چشمه جنس مرورید مستور بصدف مشابهت در برتوق و لمعان بجوهر یک
 یک کان آن زبان آن سرور و کان دیگر و لب مبارک آن نهتر و خیر شربت
حاصل فریتم که هنوز در پرده صدف مقیم است و باستمال عقد و تنظیم نیاید
 و بجلا و بیایش نقصانی راه نیافت مشابهت بجوهر کلام هدایت نظام و بدندان شتر
 آن سرور انا م علیه الصلوة والسلام باید دانست که تشبیه مانند کردن چیز است بجزئی و
 و ارکانش چهار است مشبه و شبه به و وجه شبه و حرف تشبیه اضعف الایع تشبیه است
 که بر چهار چیز در آن مذکور شود چنانکه روی تو بآب و رنگ مانند با گل و تویی لغت که
 شبه و شبه به مذکور گردد و باقی دو مرتبه که چنانچه گوئی روی تو گل است درین
 تشبیه و این تشبیه از حرم گوئی یکبار را در روی و بیجا کلام و دندان مبارک

آن خیر الوری از این تشبیحات است که بادل مناسب تشبیه و ادویه و رنده و لوبوراج

پارا که با کلام و دندان مبارک و دم برابری تزد و ابروی خویش نریزد و

لا طیب بعدل تریاضم العظیم طوبی لمن تشق منه و ملکش

سج چون بوی خاک خواجگاه او بود / نیک بخت آنکس که بوی دست او بوییدن

تفسیر طیب بگسری بوی خوش بعدل مضارع معروف از عدل برابری

چیزی بجزئی ضمیر فاعل در آن راجع به طیب تریاضم فاعل منصوب بر مفعول است

ضمیمه بفتح ضا و بحرف و تشدید میم واحد مذکر غایب ماضی معروف از ضم و از هم آوردن

و ضمیر فاعل در آن راجع بسوی تریاضم جمع عظیم بفتح بعنی استخوان مفعول

ضمیمه ضمیر آخرش راجع بر رسول الله است صلی الله علیه و سلم از ادوات اعظم جسم

اطهر است از قبیل اطلاق خبر و اراده کل عدم تصرف خاک بر اجسام اینها و

مخلوط ماعدن از تغیر در قبور متفق علیه است طوبی بالضم خوشی و خوبی بعضی

گویند ما خود از نسیب است یعنی بوی خوش منتشق بالضم اسم فاعل از انتشق

بوییدن و ضمیر منه راجع به تریاضم بالضم اسم فاعل از التمام بوییدن

مرحومه نیست هیچ بوی خوش که بر آری کند بان خاک پاک که فراهم آورده است
 جسد مبارک را خوشی و خوبی کسی را که بر نیندیده است آن خاک پاک و بوسه دهنده
 است بر آن **حاصل** استمال خوشبوی بود که در آن است با بایردن مستقیم
 اشاره باون است در طهشم اشارت بیانی خاک پاک مرقد الفیاض بود که
 افضل انواع طیب است باعتبار حقیقت حسی برابر است که کسی آزار و گزند یا
 نکند زیرا که لازم نمی آید از بودن تربت آنحضرت طیب باعتبار حقیقت حسی در آن
 آن خبر و اندر آنچه ادراک آن مشروط است بوجود شرایط و عدم موانع و عدم
 ادراک عوام دلالت بر عدم مدرک نمیکند چنانچه هر کوم درک نمیکند بوی
 مشک را با وجود بوی مشک قائم است بدان و از آن دور شده است
 و احوال قرار امور انزوی است درک نمیکند از آن از احوال که آید

<p>یا طیب سیدک و منه و حکمتم</p>	<p>ابان مولده عن طیب عنضه</p>
<p>پاک بودش سید او پاک بودش حضرت</p>	<p>وقت زادن پاک ذات شریفش شد پدید</p>
<p>تفسیر ابان واحد بزرگ غایب ماضی معروف از ابانست پدید آید</p>	

اردن مولد گنج میم سگان با زمان تولد مرقوع بر فاعلیت است و ضمیر موداج
 بسوی آنحضرت است صلی الله علیه و سلم طیب با لکسر بوی خوش و با الفتح پاک
 شدن چیزی معنی لغزم عین جمله اصل و ضمیر موداج بان سرور عالم صلی الله علیه
 و سلم است مبتدأ و بالفهم اسم ظرف بمعنی زمان ابتداء او ازان زمان ولادت
 است و ضمیر موداج با آنحضرت است مختم بالفهم اسم ظرف از اقسام بمعنی زمان
 اقسام مراد ازان زمان رحلت در بنام سادی محذوف است و طیب منصوب
 بر معنویت فعل مقدر است تقدیر چنین است یا قوم الظرف و اظیف مبتدأ
 و مختم ممر حمزه پیدا و آشکارا کرد و زمان ولادت آنحضرت امور غیره را بسبب
 نظافت و طهارت اصل وی ای قوم نظر کنید خوشبوی و پاک شدن زمان و مکان
 ولادت و رحلت آنحضرت صلی الله علیه و سلم حاصل این بیت شایسته است
 بسوی عجایب آنکه در زبان و سگان تولد آن حضرت صلی الله علیه و سلم بطهور آمد
 له ولالت بر طیب عنقریب آنحضرت وارد و پدیدار و آشکار شدن نوزاد زمین با اسم
 وقت ولادت آن سرور زمان و زمانیان و لاج و فاج شدن بوی خوش با

مشام عالم و عالیان سطر کشن و اثری از ولادت که سعاد و زمان است بر ما
 استر و ظاهر شدن و آنحضرت مخنون دماغ بریده و مقدس و مطهر از آلائش
 بشریه سر بر سر وجود کشیدن و اثر فضیله آنحضرت را زمین بطح نمودن و از آن
 مکان بوی خوش بر آمدن و بعد وفات آنحضرت چیزی بر بدن نماند که حالت
 شست و شو داشته باشد پیدا بودن و از آن بوی خوش خارج کشن و امثال
 آن در کتب حدیث بسین است و تفصیلش در بیجا از موضوع این رساله که
 ایجاز و اختصار است و در نمود

<p>یوم تفریح فی الفرس کتیم</p>	<p>فَلَا تَذَرُوا بَعْلُوكَ تَبْوِينَ</p>
<p>ایل فرس آنروز دانستند که ایشان را بود</p>	<p>بعد ازین در دو بجا و خواری و در بیجا و تفریح</p>

تفسیر یوم بالفصح روز خبر مبتدا محذوف است ای یوم با بدل از موله و
 تنون یوم برای تعظیم است ای یوم عظیم تفریح بالفصح اول و دوم در ای معشوده و
 سبب مهلتین واحد مذکور غایب ماضی معروف از تفریح و استین و در یافتن
 چیزی در اول نظر بعد از آن و اما ضمیر فی راجع یوم فرس یعنی فایسگون راه جهل

مردم ملک فارس که برایش مجوس بودند ضمیر انهم راجع بفرس است انذرو و اما سخن
 مجبول از انذار ترسانیدن حلوقی بالضم فرود آمدن در رسیدن و عن
 چیزی بقیس بضم بای موصوفه و سکون همزه بصورت واو مخفی و عذاب نفتم
 بکسوف و فتح کاف جمع نعت بفتح نون و کسوف کینه ترجمه زمان بود
 آنحضرت زمانی است که بفرست در یافتند در آن زمان مجوس ملک فارس
 تحقیق که ایشان ترسانیدن شدند بدرا آمدن نشان مخفی و عقوبت بر ایشان
 حاصله مجوس از گاهسان معلوم کرده بودند که پیغمبر آخر الزمان پیدا خواهد
 و همه او یان را بر هم خواهد زد چون آن حضرت بوجود وجود و نیل از سبب
 زینت بخشید بفرست معلوم کردند که نوبت پیغمبر موعود نظیر پیغمبر
 حور یافتن اهل فارس بفرست تعیین وقت ظهور آنحضرت در ایام آئینه مذکور است
 و بیات ایوان کسوف و هو منصرف
 کتفالی صعب کسری غیر مکتوم
 طاق کسری شد عذاب و کنگر ایوان فتاد حال کسری شد تبه بالشکر و جنل چشم
 تفسیر بیات بالفتح واحد مذکر غایب ماضی معروف بمعنی صاب

تعظیم است که جسمه و آتش پرستش مجوس سر و شون و فرود می رنده است
 زبا بنهای آنها از سبب آذوبی که بر بطلان دین مجوسیت داشت و جوی
 کسری عاقل شون است چشم او از نگاهداشت عمارت از عایت کعبه
 و اندوه یاساکن شون است چشمه آن از جریان در موضع خود است
 که بر نفع بخشدن اهل ضلالت و اید و حاصله در وقت ولادت آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم آتش پرستش مجوس که از هزار سال اشتغال و
 فرود و بند جوی ساد و شکسته عمارت و کنایس را نابو و ساخت باید
 دانست که مجوس مخالف خیر و نور را بداند گویند و خالق شر و ظلمت را
 خوانند و زردشت نام شخصی است از نسل منوچهر که شاکر و افلاطون حکیم بود
 و در زمان کشتاب شاه پدرا سفند بار دعوی نبوت کرد مجوس او را
 پیغمبر و زنگتاب او را کتاب آسمانی دانند و در طرد احکام آتش پرستی
 مذکور است و پارت نام شرح آنت و بعضی گویند که آغاز آتش پرستی
 از وقت ابراهیم علیه السلام است چون ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند

و آتش آن حضرت را سوخت بعضی با هم گفتند بیایید که خدمت آتش کنیم تا باران شود
 چه ابراهیم خدمت آتش میکرد برای آن آتش اورا سوخت

و ساء ساوة ان خاضت بحیرتھا	و در و آرد هابا الغیظین طی
ساوه نمکین شد چو کشتش آب دریاچه خشک	تشکان آن بازگشتند خشکین با در و

تفسیر ساوه واحد مذکر غایب ماضی معروف از سو، نمکین کردن ساوه
 بسین جمله نام نهر است میان عراق و بیدان عبور میکند از آن کشتی تا
 منسوب بر مفعولیت ساء است و مضاف این محذوف است ای اهل ساء
 آن بالفصح مصدریه است خاضت بغین و ضا و همچنین واحد موش غایب
 ماضی معروف از غیض بالفصح بر زمین فرود رفتن آب بحیره لغیم بای برود
 و فتح ساء جمله و زاء جمله تصغیر بحیرت بالفصح دریا و این بحیره دریاچه بود در شهر
 ساوه که محوس فرزندان خود را بعد ولادت بر کافران غسل میدادند و
 ضمیر مارجع بساوه است شب ولادت سرور عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است
 آن بالکل خشک شد تا آنکه بار آورده شد در موضع آن شهر ساوه که الی الان

باقیست و در چشم را واقع و ال شده و مهمترین واحد مذکر غایب ماضی مجهول از
 رو باز گردانیدن و اسب اسم فاعیل از خود و مفعول عالم بسوی فاعله رو است
 حاضر سونت راجع بظرف بحیره عیظ یعنی سحر و چشم شدن حین
 وقت ظمی واحد مذکر غایب ماضی معروف از ظلماء تشنه شدن و ضمیر فاعل
 و ران عاید است بسوی وارد و اصل آن ظما بود و همزه را بیابدل کردند بر
 کسر ما قبل می شد و بار اساکن کردند برای ضرورت فایده تر چشمه
 نمکین گردانیدند و راه رفتن آب دریاچه آن زمین و باز گردانیده شد
 وارد آن بطلب آب چشمه و اندوه از بی آبی هنگامیکه تشنه شد حاصل
 در وقت ولادت با شرف و سعادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بحیره خشک گردید اهل ساوه خاک اندوه و غبار الم بر سر خویش میخسند و
 تشنگان که برای خوردن آب بحیره رفتند آنرا خشک یافته چشم
 تشنگی سرشک حسرت بر وجنات ندامت ریختند

كَانِ بِالذَّارِمِ بِالْمَاءِ مِنْ بَلَاءِ حَزَنًا وَبِالْمَاءِ مَا بِالنَّارِ مِنْ حَرِّهَا

گویند بر جای آتش آب بودی سرد تر	از غم و بر جای آب آتش بدی سوزان گرم
---------------------------------	-------------------------------------

تفسیر بیان یقینین جمع بله بالفتح تشدید لام تری محزون بالضم اندوه منسوب بر مفعول است و عامل درین ظرف استمر است و آن بالنار بود و بالیا عطف بر بالنار است و الف لام پرورد و برای عهد است که راجع بسوی ما بر محوس و آب بگریز باشد ضمیم بفتح مناد بجمع و فتح زاء و چون گفت گرم شدن آتش در جسمه گویند حاصل شد آتش را آنچه صفت آب است از تری و سردی بنا بر اندوه میگردد داشت بر بطلان پرستش خود و حاصل کردید آب را آنچه وصف آتش است از گرمی و خشکی حاصله آب بجزیره بر صفت آتش گرمی و خشکی حاصل کرد که با کل خشک و منقود گردد و آتش آتش پرستان خاصیت آب گرفت که سرد و خاوش شد و یکی بر یک دیگر انقلاب یافت تا بر قرب انقلاب حال اهل ضلال و این باشد

وَالْحَقُّ يَخِرُّ مِنْ مَعْنَى وَمِنْ كَلِمٍ	وَالْحَقُّ يَخِرُّ مِنْ مَعْنَى وَمِنْ كَلِمٍ
شکر شیطان فغان کردند از اندوه تمام	نور حق تابان زد معنی و کلم شد و بیدم

تفسیر جن کابیر هم تشدید نون اسم طایفه ایست از طوائف عالم ناری الخلق

که قدرتی شکل و تبدیل با اشکال مختلفه دارند و بسبب لطافت ناریت با انسان مری
 نمیشود و در اکل و شرب و تنبج و تکلیف شیر عجم مثل بنی آدم اند تعلق بفتح ثانی
 مشاء فوقانیه و سکون باء هوز و کسر ثانی فوقانیه ثانیه و ضم فاء واحد مونث غایب
 مضارع معروف از تهنیت آواز سخت کردن و بشارت دادن و بساط طاعت
 واحد مونث اسم فاعل از سطوع بالضم ظاهر و بلند شدن و درخشیدن حق
 بفتح حاء مجهول و تشدید قاف ثابت و امر و آتی معادل باطل اینجا مراد ثبوت و
 صدق ثبوت است یظهر بفتح اول و سیوم واحد مذکر غایب مضارع معروف
 از ظهور پیدا و آشکار شدن و ضمیر فاعل در آن راجع بسوی حق است مراد
 از معنی سطوع انوار و احتمال حال مجوس و مراد از کلم بشارت جنیان از اخبار
 اخباریه بود است ترجمه جنیان بشارت میدهند و انوار ظاهر و آشکارا اند
 و صیفت ثبوت ظهوری یابد از حالات و مقالات حاصله در وقت
 ولادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بواسطه آواز میدادند و ابیات
 مدح و منقبت مشعر بعبثت آنحضرت بر کا و انام و بطلان عبادت اصنام

بصورت عالی و آوازه بلند انشا می کردند و مبعثات زمین و آسمان از نو و بجای آنست که بود
 این اشارت است بسوی نجایب و عظیم که داشتند، لا اوت خواجده عالم صلوات الله علیه
 و آله و سلم بطبره را در حسان بن ثابت میگوید که در الوقت من عفت است ساله بود
 و عقل و تیرزه اشتم وقت فجر یهودی را دیدم که بر بام خانه خود استاده و آواز میدهد
 که ای گروه بنی اسرائیل طلوع کرد اشب ستاره نبوت از قریش که در عده داده شده بود
 و عثمان بن العاص از مادر خود روایت کرد که گفت همین ولادت آنسرید حادثه در
 نوحه انی گشت و سیارگان زمین نزدیک شدند تا اینکه گمان کردم که بر من افتد آنرا
 آنحضرت میگوید شبی که آنحضرت تولد یافت نوری دیدم که بدان گوشه کبابی شام
 ظاهر شد و از آنوقت بن سببان مرویست که شبیکه آنحضرت تولد یافت یهودی آمد
 گفت ای گروه قریش ایاد که شد سببان شاورین شب پسری گفتند نمیدانیم گفت گفتند
 بپزائینه تولد شده باشد بن شب بنی این امت و سببان دو شانه او علامت نبوت
 بود چون بحسب که در نزد معلوم شد که عبد الله بن المطلب پسری تولد شده است یهودی
 همراه قریش نزد آئینه رفته آنحضرت را دیدند و بمحاینه نهر نبوت بی پوشش شد و گفتند

ای گردن زبانش نبوت از بنی اسرائیل رفت

تسمع و با برفه الا انذار لم تسمع	اعوا و اعلوا اعلان البشائر لم
----------------------------------	-------------------------------

هم ندیدند برق را از غایت سنج و الم	که در گشتند نشنیدند بشارت خدا
------------------------------------	-------------------------------

تفسیر: اعموا و اعلوا یعنی مباد و فرمیدیم جمع مذکر غایب ماضی معروف از شی

تا بیایند آن حد و اعلوا صداد مهمل و ضمیم مشدود جمع مذکر غایب ماضی از ضمیم

گوشدن و ضمیر فاعل این مردود راجع بسوی ما ندان قریش و اصل کتاب است و مفعول

این مردود مخذوف ای اعموا عن رویت بارة الا انذار و اعموا عن

صاع البشارة اعلان با کسر اشکار که بان بسا و جمع بشارت با کسر مرزده

لم تسمع نفی واحد مذکر مجهول ضمیرش راجع بسوی ملان باد و ضمیر خبرش اعلان

تو رسانیدن لم تسمع نفی دوامه است غائب مضارع مجهول از ضمیم نفع شنیدن سحر و سکون

به و مشاء تخانیه تکسین در برق با سید باران که چشمه گشته گفتند قریش

و این کتاب از دیدن شعرش خوف و کشتند از شنیدن نزد پاپس اشکار کرد

مژده با مسین نشد با ... نوع از رسانیدن با بنام می نگردد بحال

کفار و نجوس از گاهان ظهور صدق نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرد

که بنی مورو در آخر الزمان پیدا شدند لکن چون هدایت در مشیت حق تعالی است هر چه

بشارتهای ظهور آنحضرت شنیدند و ششبراهی زسانیدن که آثار و علامات نبوت

است دیدند خسران کردند

بَلَدٌ دِينُهُمُ الْمَشْرِجُ لَمْ يَقِمْ	مِنْ بَعْدِهَا خَيْرًا قَوْمٌ كَاهِنُهُمْ
--	---

پیش از آن اخبار ایشان کرده بودند گاهان زانکه دین شان گم شده است و مشیت خدا گشته

تفسیر ما مصدریه اخیر واحد ماضی معروف از اخبار آنگاه که دین

اقوام جمع قوم گروه منصوب بر مفعولیت است کاهن آنکه خبر و هد از مینیات و

دعوی معرفت با علم غیب کند مرفوع بر باعلیبت اجز است دین بالکسر مشی معوج

بضم میم و سکون عین مبه و فتح و با و و هم شد و از اعوجج گج شدن لم یقیم

بفتح اول و منجم و واحد مذکر غایب ماضی معروف از قیام بر پا ماندن و شب است

در زیدن و کسر و میم برای هدایت قایم است ترجمه این کوری و کوری بعد گاهان

گاهان هر قوم با آنهاست که به تحقیق دین گج و باطل ایشان را هرگز ثباتی و دوامی نماند

حاصل شد بر حاکمان گردمای گذار خود را خبر دادند که بی آخر الزمان نولد یافت
 و حال او در این اثبات و استقامت نماید چون بدایت نصیب کفار نبود از اقبال
 این خبر سعادت اثر انگار کردند

و بعد ما علی بن ابی طالب	منقذة وفق ما فی الآخرة من جن
دیده بودند از آسمان آتش بریز افتاده بود	در زمین هم سرنگون افتاده از خوار می صدم

تفسیر و حاینها جمع مذکره فی معروف از معاينه دیدن ضمیر فاعل آن عاید
 بسوی انزل افق بالقم کرانه آسمان شهب بضم اول و دوم جمع شهب است
 با کسر شعله آتش منقذة بضم سیم و تشدید صا و جمده اسم مفعول از انقضاء فی انحاء
 دیوار و فرو و آمدن شماره وفق بفتح واو و سکون فاعل فی آمدن منصوب
 بر صفت مصدر مخذوف است ای منقذة المقضاه و انقضاء فی انحاء
 سن عظیم صدم بالفتح است هر چه گوری و گوری کفار و میخاندان بود مشاهده و
 شعله نای آتش است با طرافنا آنها که بر صنیان فرود می افتادند موافق تکرر نسأ
 و خداوند بیان بر روی زمین حاصل در شب ولادت آنحضرت در بخارا

هر کجائی بود بر در افتاد و نگو سار شد و شعل های آتشین از آستان شیاطین بسید مذکفان
 در وقت ولادت آن سید ابرار باد و خج و مسایز این همه علامات و آثار نبوت که
 شدند و صدق نبوت را انکار نمودند

حَسْبِيَ عَنَّا عَنْ طَرِيقِ الرَّحْمٰنِ مَهْرَمٌ	مِنَ الشَّيَاطِينِ يَقْنُوٰنُ مَهْرَمٌ
از طریق وحی دیوان جمله آواره شدند	دل شکسته از پی بهم میرسد ندانند

تفسیر ه حسی غایب سقنقه واقع شده است که در بیت سابق گذشت
 غذا بالفح واحد مذکر غایب یعنی مزروف از غذا و بضمین با و را و کردن و باز گشت
 مزون در اینجا غذا یعنی صارا است طریق بالفح راه وحی بالفح سخن پوشیده
 و پیامدها گاه کردن در خفیه و لام برای عهد است که مزاج است بسوی وحی که توسط
 جبرئیل است و وحی بر چهار قسم است اول خواب صادق که آنچه آن سرور را در خواب
 می نموده بچنان بلا زبادت و نقصان بظهور میرسد دوم کلام الهی بواسطه
 تسبیح بجزو سلطت ملک چهارم الفاء حکمی در دل آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 وقت اجتهاد احکام طریق الوحی راه وحی که از آن راه جبرئیل وحی بر آنحضرت

می آورند آن راه آسمانست که از آنکه گشتن گویند صفتش هم اسم فاعل از انهر نوم گویند
 این حرف و بر اسمیت غذاست یقفوا اما قطع و آنچه مذکور غایب بصری معروف از قفوا
 بفتح قاف و سکون فامینی تو پری رخصت این جمله خبر غذاست انرا کبر سوره و سکون
 ثانی مثلثه پی بر حقیقه این شعله های آتش فرود آید بود تا غایب باز گشت اند
 آسمان گریزنده از حیسان در حالتیکه برفت یکی و دیگری گریزنده حاصل
 شب ولادت آنحضرت ملائکه مشیاطین را که برای استراق سمع بالای آسمان بودند
 بودند بشعله های آتش میزدند بدین غایت که یکی پس و عقب دیگری میگریخت و راه
 کم کرده هر یکی از بی اعتباری خود را بالای دیگری میگریخت پیش از ظهور آن حضرت
 مشیاطین آسمان میرفتند و از ملائکه استراق سمع نموده خبر یکدیگر را می رسانیدند
 بعد تولد عیسی علیه السلام مشیاطین باز هم حصه آسمان منع کرده شدند چون آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم تولد یافتند از تمام آسمان ممنوع گشتند پس هر که از بیخ برای
 استراق سمع بالا میگذرد و میشو و بشعله آتش و خطا نمیکند آن شعله برگز بعضی را
 میکشد و بعضی را می سوزاند و بعضی را اولی از دیگران پس او عیب بیابانی شده

از میان راور دست گمراه میگذرد	
او عسکر الحصى من راحته و محی	کانه هر با ابطال ابره
یا جوان لشکر از خاک کفش شستند کم	چون در آن بمن بودند گویا در گریز
<p>تفسیر ظاهر کانه راجع بسوی پناهن است هر چه بختین گنجینه این منصب بجز است ابطال بالفتح مع بطل بختین و نیز این مرفوع بجز است کان است این جمله بمعنی بزه و سکون با مسوده و فتح ترا مهله نام من از شرم الجش که از طرف نجاشی یاد جاشی وانی ملک بمن بود و لطافت ایراد لفظ ابطال. شان لشکر ابره که دعوی و نیال باطل داشت بر ظاهر است عسکر بالفتح لشکر معطوف بر ابطال حصى بالکسر جمع مطاه است معنی سکرینه و احتیبه تشبیه راحت بر او و جاه مهلتین گفته روزن تشبیه با صاف افتاد و ضمیر آنرا راجع بسوی آنحضرت است صلی الله علیه و علی و آتش چهل از می و ضمیر آن راجع بسوی عسکر ترجمه گو یا آن چنان است که بختن جو از آن لشکر ابره یا لشکری از کفار قریش بودند که سبک و نیز ملازمت کف مبارک آن سرور چون لشکر انداخته شد حاصل معراج اول اشاره</p>	

و صاحب کربلای معلی در حجاج ثانی اشکده بفرزوه چنین است و تفصیل قصه صاحب کربلای معلی
 چنین است که دالی بن چون دید که مردم هر سال در موسم حج بارادت کمال بود که
 سعظمی آرد از غایت شجاعت که در شهر مشاعر خانه از سنگ رخام بنا نموده بر
 وجوه هر مربع کرده نامش اقلیس نهاده طوایف مملکت خود را بطواف آن کعبه خانه تکلیف
 داد این یعنی برای حجاج شاق و ناگوار بود شخصی از بنی کنانه که خدمت جارد و بکشی
 آن خانه داشت شبی در آنجا قضای حاجت نموده بکعبت بجهت سجده ظاهر شد که
 مرکب این تجاسر یکی از ساکنین کعبه است بمشاهده این حال شده غضب کمال در دل
 ابر به اشتعال گرفت و در برابر آن کعبه تنگ حرمت خانه کعبه در اول ناپاک
 قائم و حکم بست و این اشاقان را از اهل کعبه متصل آن خانه منزل کرد و محو
 شب برای حجاج خویش آتش افروخته بودند اتفاقاً بسبب تندی با و آن خانه ناپاک
 را آتش گرفته پاک بسوخت از آن معنی اهل خانه به بلای ناگهانی بزرگ رسید از آنجا
 شب شب سپ گریز را همیشه زده بیک شبگیر خود را دورتر از آنجا فرستادند
 مسامع ابر به رسانیدند که این حرکت نیز از امالی که معدوم یافته است آن

بر سگالی غنیمت و غضب کمان موج بسیار بسیار و نوخوار بود بیک سطره از جامی که در آن
 بی پاک و طالم حبابر ناپاک در بغل از پناهند در خندان نشکر آن در نوم العاقبه و بد سر انجام قلی
 بود محمود نام قوی هیکل و کلان تر چون کعبه را دید شمشت بعد از آنکه در نیای بسیار
 خود در جاست و رویه پس آمد و ناگهان مرغان سبز رنگ که با این نام دارند از
 جانب دریای شور جوی جوی رسیدند و هر یک از این مرغان سر سبز
 بحدار عدس در برابر وانه لاش یکی بختار و دو پیر و غلبش همه داشت
 و از آن سنگ بر سر هر کافر که زدی از راه دبر بر آندی و بر سر سنگ تمام آن
 سنگدان که نیت خرابی کعبه داشتند منقور بود و بر سر نیت یافته پیش نجاشی
 که نیت و مرگیکه بجای اطلاق او مقرر بود و سنگ پاش که نام برید بر آن تقریبا
 در منقار و اشتهه عقب و نیکو است و در بارگاه نجاشی بالای سر بر سر پرواز
 میکرد و نجاشی صورت حال از آن بر شنیده از روی استعجاب استعجاب استعجاب
 نمود که آن چگونه مرغان بودند که جان بسیار برین را هلاک ساختند تا که رفت نظر
 بر سر بر آن مرغان افتاد و در آنجا که بر آمد و که اسی ملک اینک یکی از آن مرغان

که بر سر هم پرواز میکنند همان لحظه آن مرغ سبک ریزه که داشت بر سر او بهر انداخت
 فوز او بر سر خود را در نجاشی و اصل جنم ساخت و تبیین قصه جنین بر طریق اختصار و
 ایماز این است که آنحضرت در سال هشتم یا نهم ماه شوال با دوازده هزار پیاده و سوار
 از ولیران مدینه توفیقاً و مکه بجانب جنین برآمد چون اصحاب را بنظر بر کثرت و
 شوکت خود افتاد با هم گفتند که بعد ازین هرگز مغلوب و شهزوم نشویم غیرت با کما
 خداوندی مقتضای امتحان و ابتلای ایشان نموده هر نیت گوته در لشکر اسلام
 پیش آورد جهات عرب که هنوز ایمان در دلهای ایشان رسوخ نگرفته بود
 میان خود تفریق و کینایت سخنان شروع کردند ابوسعیان گفت که این نیت
 تا کنار دریا امتحان پذیرد و دیگری گفت که تمویبات سحر و جادو بطلان پذیرد
 نیزست حمل التمر علیه مسلم اندر دور و کار خود نتوانست دستنهار نموده
 زنده گرفت و بجانب کفار را ندانند فرمود شایسته اوجه زشت با در دیبای
 چون کینا کفار را نگاه کرد که سنگ ریزه را در چشم او پر شد تا آنکه لشکر کفار بنام
 او قهر آمد پذیرفت و شکست فاحش خورد

<p>بندایه بعد تسبیح بیطنها تسبیح از پیش تسبیح از دست رسول</p>	<p>بند السج من احشا و ملازم مثل تسبیح یونس با کفنده او بشکر</p>
--	--

تفسیر بند البقیع نون و سکون با، موعده و ذوال مجربه انداختن منسوب
 بر مفعول سطلون فعل مجذوف است ای بند بند او ظمیر فاعل آن رابع بسوی آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم نیز رابع بسوی حسی است با و ظمیر با اعتبار از او لفظ حسی است
 تسبیح بالفتح بیایگی یاد کردن عذار او سبحانه الله گفتن بطن بالفتح شکم و ظمیرها
 رابع بهره و کف دست آنحضرت صلی الله علیه و سلم مسبیح بالضم اسم فاعل تسبیح
 مراد حدینجا یونس علیه السلام است بقریه نام عهد احشا بالفتح جمع حشا است بالفتح
 و اولد آنچه شکم باشد از اول و جگر و سپر زودمانند آن ملحق بضم سیم و سکون
 لام و فتح تا مقایسه و کسر فاف اسم فاعل از التعام لعمه کردن و فرود بردن چیزی
 مراد از ملحق تا بی است که حضرت یونس علیه السلام را فرود برده بود و در شکم
 انداخته شدن آن سفک ریزه تسبیح کردن آن درون دو کف آنحضرت
 مثل انداخته شدن یونس تسبیح گوشت از درون ماهی فرود بردن وی حاصل

خداوند شن آن سنگ ریزه که درون دولت آنحضرت تسبیح میکرد و میخواست
 است با خداوند شدن یونس تسبیح گو از درون ماهی چنانچه بند الهی یونس علیه السلام
 را از شکم ماهی باعث رفاقت و حسن حال قوم او گردید همچنان رحمتی است که بر ما
 بسوی کفار و مجرمین است اهل دینداران و مشران بخار و سبب فرزند فرج
 و انقیاد مجاهدین اخبار کثرت قصه یونس علیه السلام بر سبیل ایجاز چنین است
 که چون حق تعالی آنحضرت را بر سالت اهل نینوی که از بلاد موصل است
 فرستاد مدتی بعد استعالی دعوت کرد قوم ابا منوره او را میرنجایند تا چهار
 آنوقت الهی قوم من مرا تکذیب کردند تا نازل کن بر ایشان عذاب را حق
 تعالی اجابت فرموده گفت خبر ده قوم خود را که بعد از چهل روز عذاب است شما
 از خود آید یونس علیه السلام قوم را از نینوی چه فرموده بود شکاف گوئی
 شد بر وقت موجود مالک بحکم رب و در وقت اجراء سهموم و در پنج برین قوم
 فرستاد آن سهموم بصورت ابر سپاه یا دودی غلیظ و شوره آتش گردیدند
 یونس و اکران دانستند که یونس علیه السلام را نجات دهد و در وی

بخود آورد و حکم ملک یونس را بر چند بستند یا گفتند ملک که مرد مایل بود ملک که
 اگر یونس بر شمت حدائی که یونس طلب را بدو دعوت میکرد باقیست و اما دشمنان چاره
 همین است که شجره و زاری رو بدو نگاه او در هم پس ملک با لباس پلاس و سرو
 پیشانی برهنه و نهی صودت را عیار و لیسر نهادند و مردوزن و خرد و پندگ خردش
 نه فریاد و نگر گفتند و کوه کافران را از مادران جدا کرده آواز برده استند و بنا آمانا
 حاجا حربه یونس علیه السلام روز چهارم که آویخته بود اثر مساجات ایشان ظهور نمود
 غلبت صحاب مرتفع گشته ابر رحمت سایه رافت بر معلق ایشان انگذ یونس
 علیه السلام بعد از چهل روز متوجه شنوی گشت خواست که از حال قوم خبر گیرد چون
 نزدیک شهر رسید بر صورت واقعه مطلع شده بان خود گفت که من ایشان را بعد از
 سیزده سائدم و عذاب بعدل رحمت گشت اکنون اگر بشیر در ایم مرا بکذب گشت
 دهند پنج دلال از آنجا بگشت و در بعضی او در یا نهاد چون بکناره دربار رسید
 قومی از تجار بر کشتی آمدند و گفتند یونس نیز با ایشان بگشتی در آمد چون گشتی
 میان آب رسید با ساد ملاحان گفتند که کسی بنده گرفته درین کشتی هست

که گشتی از آن بود یونس علیه السلام که بدین فرمان خداوند حقیقی از آنجا برانداخته بود و گفت
 که بنده که بخند منم نظر بر صلاحت ابد اهل گشتی باور نکردند و آنحضرت در قول خود
 سبانه میکرد و در باب آن قوم چنان بود که بنده که بخند تراورد و ریاضی انداختند تا
 گشتی روان میشد هر گاه یونس علیه السلام مبالغه را باطناب رسانید سه بار فرمود
 انداختند هر سه بار فرمود بیام وی بر آید یونس علیه السلام سه در کلیم کشیده خود را در
 بحر افکند بحکم حق سبحانه تعالی بربی اورا فرود برد فرمان بجا می رسید که ما یونس را طعمه تو
 ساخته ایم بلکه در آن ترا منزل او گردانیده ایم باید که ترکیب از هم نریز و ماهی هر
 یک پدشت او همان حال که ما در بر فرزند باشد رعایت می نمود و از آب سر برد
 میرفت و یونس درون ما و نفس نیز با اختلاف روایت چهل روز و ششم ماهی بود
 و ماهی درین مدت گرد هفت دریا بگشت و حق تعالی گوشت و پوست او را
 نازک ساخته بود تا آنکه یونس علیه السلام عجایب و غرایب بحر را مشاهده میکرد
 و پیوسته بذكر حق تعالی اشتغال داشت و تسبیح لا اله الا انت سبحانک
 ائی کنت من الظالمین میگفت برکت این ذکر الله تعالی ماهی را فرمان

داد که ماهی اورا از درون خود بر زمین انداخت که درخت و گیاه و نبات کوه شد

در آنحضرت چون طفلی که اندام او برپا شد و در غایت ضعف و کفایت بود درخت

که در حکم قادی چون در آنجا سبز شده اورا اورسایزید که با گرفت و از خواص آن درخت

چنین است که گیس که درش نکر و آن حضرت از آفت خواب و حرارت آفتاب

ایمن شد و بفرمان بزدان بزرگبری می آمد و پستان در دمان یونس می نهاد تا وقتیکه

پوست وی محکم شد و گوشت وی بصورت اصل قرار گرفت یونس علیه السلام

بجلم رب جلیل روانه شهر منبوی شد ملک آنجا با تمام قوم باستان میرون برآمد

بکنان یونس علیه السلام گردیدند و بدست وی تجدید ایمان کردند

جاءت الدعوة الا بشجار سليمان	تمشي اليه على اساق بلا عذاب
------------------------------	-----------------------------

هم درخت آمد بفرمانش سبزش سجده کرد	میدوید و او سوی سید باق میفرمود
-----------------------------------	---------------------------------

تفسیر حجابت واحد مؤنث غایب ماضی صروف از معنی آمدن دعوت

بالفتح خواندن و ضمیر بواجب بسوی آن حضرت است صلی الله علیه و سلم و این

مفعول له حجابت است لام لدعوة برای وقت است یا بمعنی بعد از آن